

تصحیح

نویسنده: توماس برنہارد

مترجم: عبدالہ جمنی



تصحیح

اتاق زیرشیروانی هولر

عفونتی خفیف با کم توجهی و تعلق من به یکباره به ذات‌الریه‌ای شدید تبدیل شد که تمام تنم را دستخوش بیماری کرد و باعث شد دست‌کم سه ماهی حوالی شهر ولس بستری شوم، آنجا بیمارستانی داشتند که در رشته به اصطلاح طب داخلی مشهور بود، پس از آن بود که دعوت هولر، به اصطلاح پوست‌آرایی در دره اورک را پذیرفتم، ولی علی‌رغم اصرار پزشکان که از من می‌خواستند اواخر اکتبر به آنجا بروم، به اصرار و به اصطلاح با مسئولیت خودم اوایل اکتبر، بی‌آن‌که حتی راهم را برای دیدار والدینم در استاکت کج کنم، یک‌راست به دره اورک و به خانه هولر رفتم، یک‌راست به اتاق به اصطلاح زیرشیروانی هولر رفتم تا واری و شاید حتی مرتب‌سازی آثار ادبی به جا مانده از دوستم، رویت‌هایم، را آغاز کنم، رویت‌هایم نیز مثل من دوست هولر پوست‌آرا بود، بعد از خودکشی رویت‌هایم، دست به کار شدم تا یادداشت‌هایی را که برایم به جا گذاشته بود، غربال و تنظیم کنم، یادداشت‌ها شامل هزاران برگه با دست‌خط رویت‌هایم بودند، بعلاوه دست‌نوشته حجیمی با عنوان "درباره آلت‌نسام و هر چه مربوط به آلت‌نسام است، با عنایت ویژه به مخروط". فضای خانه هولر، بیش از همه به دلیل پیشامد خودکشی رویت‌هایم، هنوز سنگین بود و از لحظه ورودم به نظر رسید، آنجا، به ویژه اتاق زیرشیروانی هولر، برای برنامه‌کارم روی یادداشت‌های رویت‌هایم، یعنی غربال و تنظیم کردن یادداشت‌های رویت‌هایم و حتی برنامه‌هم‌زمان نوشتن کتاب

خودم از روی آن یادداشت‌ها مساعد باشد. کاری که به یکباره تصمیم به انجامش گرفتم و اینجا آغازش کرده‌ام، این که توانستم بدون هیچ‌گونه خودداری و تعللی از جانب هولر، یک راست به اتاق زیرشیروانی هولر نقل مکان کنم، در این راه یاری‌ام کرد، گرچه خانه جاهای مناسب دیگری هم داشت اما من آگاهانه به اتاق زیرشیروانی چهار در پنج متری که رویت‌هایم همیشه شیفته‌اش بود و برای مقاصد او، به ویژه در سال‌های آخر عمرش، بسیار ایده‌آل بود، نقل مکان کردم، برای هولر هیچ فرقی نمی‌کرد، می‌توانستم تا هر وقت که دلم بخواهد، در این خانه که هولر یک‌دنده آن را به سرپیچی از هر قانون منطق و معماری، اینجا، درست در گردنه اورک ساخته بود، در اتاق زیرشیروانی‌ای که گفתי هولر آن را برای مقاصد رویت‌هایم طراحی کرده و ساخته بود، جایی که رویت‌هایم، پس از شانزده سالی که در انگلستان با هم بودیم، سال‌های آخر عمرش را تقریباً پیوسته در آن گذرانده بود و حتی پیش از آن هم دریافته بود که اگر - به ویژه مدت زمانی که داشت مخروط را در جنگل کوبرناسر برای خواهرش می‌ساخت - دست‌کم شب‌ها را در آنجا سپری کند، بیشتر احساس راحتی می‌کند، بمانم، در تمام مدتی که مخروط در دست ساخت بود، رویت‌هایم دیگر در خانه‌اش در آلتنسام نخواهد بود بلکه همیشه شب‌ها را تنها در اتاق زیرشیروانی هولر سپری کرد، در آن سال‌های آخر، که هرگز یک‌راست از انگلستان به خانه‌اش در آلتنسام نرفت، بلکه در عوض، هر بار به اتاق زیرشیروانی هولر رفت تا خودش را در سادگی آنجا (خانه هولر) برای مواجهه با پیچیدگی پیش رویش (مخروط) آماده کند، اتاق زیرشیروانی هولر، از هر جهت برای او مکان ایده‌آلی بود. در انگلستان هر کدام جداگانه در رشته علمی خودمان فعالیت می‌کردیم و تمام آن سال‌ها را در کمبریج زندگی کرده بودیم، او نمی‌توانست یک‌راست از انگلستان به آلتنسام برود، بلکه مجبور بود مستقیم به اتاق زیرشیروانی هولر برود، اگر از این قانون که به عادت گرانمایه برای او تبدیل شده بود، تبعیت نمی‌کرد، رفتن به آلتنسام از همان آغاز برایش جز مصیبت و بدبختی نبود، به همین دلیل حقیقتاً نمی‌توانست به خودش اجازه دهد یک‌راست به سراغ آلتنسام و هر چیزی که مربوط به آلتنسام است، برود. به اعتراف خودش، هر زمان، برای صرفه‌جویی در وقت، راهش را کج نکرده و ابتدا به خانه هولر نرفته بود، تصمیمش اشتباه بود، در نتیجه او تجربه رفتن به آلتنسام را بی‌آن‌که ابتدا به خانه

هولر سر بزند، دیگر تکرار نکرد، در آن سال‌های آخر، دیگر هرگز بی‌آن‌که ابتدا به دیدار هولر و خانه و خانواده هولر برود، به خانه‌اش نرفت. باید ابتدا به اتاق زیرشیروانی هولر می‌رفت. تا دو سه روزی خودش را وقف مطالعه‌ای کند که فقط در اتاق زیرشیروانی هولر برایش میسر بود، مطالعه مطالبی که نه تنها ضرری نداشتند بلکه برایش خوب و مفید بودند، کتاب‌ها و مقالاتی که نه در آلتنسام و نه در انگلستان قادر به خواندنشان نبود، تا به اندیشیدن و نوشتن چیزهایی پردازد که نه در انگلستان و نه در آلتنسام قادر به اندیشیدن و نوشتنشان نبود، رویت‌هایم همیشه می‌گفت، اینجا به هگل پی بردم، بارها و بارها گفته بود، اینجا بود که برای اولین بار شوپنهاور را به معنای واقعی تحقیق و تفحص کردم، اینجا بود که برای اولین بار توانستم، بدون حواس‌پرتی و با خیال راحت، خویشاوندی‌های اختیاری و سفر خیال‌انگیز گوته را مطالعه کنم، رویت‌هایم نوشته، اینجا در اتاق زیرشیروانی هولر بود که به یکباره به اندیشه‌هایی که برای دهه‌ها پیش از آمدنم به این اتاق زیرشیروانی راهی به ذهنم نداشتند، دسترسی یافتم، نوشته، دسترسی به اساسی‌ترین اندیشه‌ها، اندیشه‌هایی که بیش از هر اندیشه دیگری برای من مهم و برای زندگی‌ام ضروری بودند، نوشته، اینجا در اتاق زیرشیروانی هولر، همه چیز برایم ممکن شد، تمام چیزهایی که همواره بیرون از اتاق زیرشیروانی هولر برایم غیرممکن بودند، از قبیل این که خودم را به تمایلات فکری‌ام بسپارم و استعدادهای طبیعی‌ام را مطابق با آن‌ها پرورش دهم و کارم را از سر بگیرم، همه برایم ممکن شدند، هر جایی غیر از اینجا، پرورش استعدادهایم همواره امری دشوار و بازدارنده بود اما اینجا در اتاق زیرشیروانی هولر همیشه توانسته‌ام آن‌ها را به شکلی همساز پرورش دهم، اینجا همه چیز با شیوه اندیشیدنم سازگار بوده است، همواره قادر بوده‌ام تمام استعدادهای فکری‌ام را به دلخواهم کاوش کنم، اینجا در اتاق زیرشیروانی هولر، به یکباره، فکر، ذهن و تمام طبیعتم از تمام فشارهای دنیای خارج خلاص شدند، شگفت‌انگیزترین‌ها به یکباره دیگر شگفت‌انگیز نبودند، ناممکن‌ترین (اندیشیدن!) دیگر ناممکن نبود. در اتاق زیرشیروانی هولر بود که او شرایط لازم و مساعدترین وضع اندیشیدن را یافت، شرایطی که در آن مکانیسم فکریش به طبیعی‌ترین شکل و با کمترین میزان حواس‌پرتی عمل کند، فقط کافی بود خودش را از هر جا که بود به اتاق زیرشیروانی هولر برساند و مکانیسم کار می‌کرد. رویت‌هایم نوشته،